

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی شب اول محرم، ۱۱ مهر ۱۳۹۵

آیه مورد بحث

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

هدف از ارسال رسل الهی سلام الله علیهم اجمعین بر حسب آیات کریمه‌ی قرآنی و روایات

در این آیه کریمه از سوره‌ی مبارکه حدید، مقصود از فرستادن پیامبران سلام الله علیهم اجمعین و ارسال رسل بیان شده است. ما معتقد هستیم که خدای متعال دارای اوصاف کمالیه، از جمله علم مطلق متحد با ذات، و قدرت مطلق، و حکمت مطلق، و رأفت مطلق است. به عنوان مقدمه در این بحث، اجمالاً به این موضوع پرداخته می‌شود که خلقت فرزندان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و خلقت پدر بزرگوار ایشان بر اساس چه انگیزه و غایت و نتیجه‌ای بوده است. در خلقت آن بزرگوار و فرزندان ایشان و خلقت لوازمی که لازم است انسان برای رسیدن به رشد و کمال در اختیار داشته باشد، دو نوع اراده از سوی حق تعالی تحقق یافته است. یکی اراده‌ی تکوینی است که در خلقت این موجودات وجود دارد، دوم اراده تشریحی است، که اگر این موجودات با اختیار خود مصمم شدند در مسیر رشد و کمال حرکت کنند، چه باید بکنند.

در اراده‌ی تکوینی، انسان بخواهد یا نخواهد، خداوند متعال در او شرایط رشد و کمال را خلق فرموده است. روح انسان به گونه‌ای است که استعداد دارد علوم را فرا بگیرد، و خیر و شر را اجمالاً درک کند. «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». مشکلاتی که برای این موجود به نام فرزندان حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام به وجود می‌آید و در گذشته هم به وجود آمده، ناشی از این است که خلقت انسان، خلقت یک موجود پیچیده‌ای است.

بنابر آیات کریمه‌ی مربوط به خلقت حضرت آدم سلام الله علیه، حتی فرشتگان حق تعالی از درک حقیقت وجود انسان عاجز بودند. حق تعالی به آن‌ها اجمالاً فرمود که من اراده کرده‌ام موجودی خلق کنم که جانشین من در زمین باشد که تعبیر عربی آن، عنوان خلیفه‌اللهمی است. نشانه عجز فرشتگان از درک این که خدای متعال از کلمه‌ی خلیفه‌الله چه اراده فرموده است، فرمایش حق تعالی به آن‌ها است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

خلقت انسان خلقتی پیچیده است، اما جبراً و ضرورتاً خدای متعال با اراده‌ی تکوینی برای انسان، رشد و کمال مقدر نفرموده، بلکه با به کار گرفتن تشخیص و اراده در این موجود، او را به رشد و کمال هدایت می‌کند. این هدایت از نوع هدایت ایصال الی المطلوب است که نسبت به نوع هدایت ارائه‌ی طریق برتر است. ایصال به مطلوب آن ایصالی نیست که اختیار از انسان گرفته شود و آن‌گونه که فرشتگان حق تعالی مشغول ذکر و تسبیح و تقدیس خدای خود هستند، انسان هم به رشد و کمال برسد. بلکه حق تعالی بعد از ارائه‌ی طریق، موجوداتی را خلق می‌فرماید که به ارائه‌ی طریق و نشان دادن راه به انسان‌ها اکتفا نمی‌کنند، بلکه با روش مناسب دست انسان را می‌گیرند و به سمت مقصود و رشد و کمال حرکت می‌دهند. واقعه‌ی عاشورا و کربلا و انبیای خدا سلام الله علیهم اجمعین و اولیای معصومین سلام الله علیهم اجمعین از این قبیل است.

توانایی تشخیص خوب و بد در انسان

انسان موجودی دو بعدی است، هم نفس حیوانی دارد و هم روح الهی دارد، که از عالم امر است. این موجود به دلیل این که صاحب اختیار است، دو نوع رویت و دید پیدا می‌کند. نوع اول دید ظاهری است که در این نوع دید و نگرش ظاهری و مادی با حیوانات فرقی ندارد بلکه از حیوانات ضعیف‌تر است. این دید را دید گوسفندی می‌نامیم. گوسفند سبزی و علف را می‌بیند و می‌خورد. بعضی از حیوانات مطابق فطرت خود به طرف علف‌های سبز سمی که برای آن‌ها ضرر دارد و کشنده است نمی‌روند. جوجه‌های مرغ بدون این که مادر به آن‌ها آموزش بدهد، با دیدن گربه فوراً دور مادرشان جمع می‌شوند؛ یعنی دوست را از دشمن تشخیص می‌دهند.

انسان اگر روح الهی و انسانی خود را تقویت کند، دید ظاهری او مبدل به دید باطنی می‌شود و به تدریج نگرش او تغییر می‌کند و اعمال و افکاری را که قبلاً خوب می‌دانسته، بد می‌داند. این‌گونه نیست که تشخیص خیر و شر فقط به وسیله‌ی ادیان آسمانی، و انبیاء سلام الله علیهم اجمعین باشد. حق تعالی در آیه کریمه می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». این آیه صراحت دارد که انسان اجمالاً چنین توانایی در تشخیص خوب و بد دارد، مگر این که از نظر انسانی بیمار باشد و به دلایلی که خارج از این بحث است ضعف داشته باشد.

انسانی که سالم است، اگرچه هنوز موحد نشده و به دینی از ادیان آسمانی متدین نشده باشد، تا حدودی خوب و بد را می‌فهمد. این فرد می‌داند که دروغ گفتن بد است، ظلم کردن بد است، احسان کردن خوب است و خیر نسبت به کسی مبذول داشتن کار خوبی است. اهل فن و علما سلام‌الله‌علیهم در علوم مربوطه می‌فرمایند که بعضی از موضوعات هستند که عقل مستقلاً نسبت به آن‌ها حکم و نظر دارد. به عنوان مثال می‌گوید احسان خوب است، یا ظلم بد است. اگر در ادیان آسمانی ظلم ممنوع اعلام شده است، این حکم از احکام تأسیسی نیست، بلکه از احکام ارشادی است. اگر احسان در دین اسلام یا سایر ادیان آسمانی، ممدوح و پسندیده اعلام شد، این حکم هم تأسیسی نیست، بلکه یکی از احکام ارشادی است، یعنی قبل از این‌که خدای متعال به طور اختصاصی اعلام کند که این موضوع چنین حکمی دارد، خود انسان به وسیله‌ی عقل خود آن را درک می‌کند.

نکته‌ای مهم که نباید مورد غفلت انسان متدین قرار گیرد

در ابتدای تکلیف، دین به انسان القاء و تلقین می‌شود و به او گفته می‌شود که حال که مکلف شده‌ای، خدای متعال مستقیماً تو را مورد خطاب قرار می‌دهد و امر و نهی می‌کند. تا قبل از این زمان، حق تعالی به والدین می‌فرمود که فرزند شما این کار را نکنند و این کار را بکنند. نکته مهم این است که بایستی قبل از رسیدن به بلوغ، انسانیت این انسان که حقیقتی است غیر از حقیقت حیوانیت، در وجود او محفوظ مانده باشد. انسان، خود صفاتی دارد که آن صفات باید در او حفظ شود.

انسانی را در نظر بگیرید که عقل دارد و نقص خلقتی ندارد. انسان باید صفات انسانی خود را که فطرت به او آموخته، و او را از خیر و شر آن، و از این‌که از فجور است یا از تقوا است آگاه کرده، نگاه دارد. بدین ترتیب هرگاه لوح روح و دل انسان که پاکیزه‌ی از آلودگی‌ها نگاه داشته شده است، در برابر حقیقتی واقع شود و گوش او کلام حق را بشنود، یا چشم او واقعیتی را ببیند، در مسائل ریز زود تسلیم حق تعالی می‌شود. اما کسی که قبل از زمان تکلیف و بلوغ خود را آلوده کرده باشد، پس از رسیدن به بلوغ، بسیار دشوار است که بتواند عاداتی را که نسبت به ضد ارزش‌ها داشته، تنها به دلیل آن دینی که به آن دین متدین شده است، کنار بگذارد.

اهل فن می‌گویند که عادت در حکم طبیعت ثانویه است. اگر انسان بخواهد طبیعت و احکام طبیعت و آثار طبیعت را از خود دور کند، بسیار مشکل است. به فرمایش حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه ترک عادت از امور بسیار مشکل است، و این امر برای انسان ریاضتی است که بخواهد عادت به کارهای خلاف خود را ترک کند. انسان اگر خود را سالم و پاکیزه نگاه داشت، خیلی سریع تسلیم حقایق آسمانی می‌شود، و اگر صفتی در او وجود داشته که الهی نباشد و ضد انسانی باشد، زود می‌تواند آن را کنار بگذارد، و اگر لازم باشد زود و راحت خود را به یک کار ارزشی و معروف وادار کند و عادت دهد.

کاهش وابستگی انسان به نفس حیوانی با انجام تکالیف الهی

طبق روایات و آیات خدای متعال انسان را عبث و بیهوده خلق نفرموده است، بلکه انگیزه و هدف و مقصدی در این خلقت اراده فرموده است که انسان باید با تدین به ادیان آسمانی به آن برسد. البته این کار آبی و دفعی ممکن نیست، بلکه انسان باید خود را با تکالیفی که خدای متعال و خالق او برای او آماده کرده مانوس کند، و طبق فرمایشات و دستورات رسولانی که فرستاده است و تعلیم‌ها و آموزش‌هایی که ایشان داده‌اند، به انجام وظایف بپردازد. به تدریج تعلق و وابستگی انسان -اگرچه کم هم باشد- نسبت به نفس حیوانی‌اش از بین می‌رود و به اصطلاح انسان دارای تجرد روح می‌شود. بدین ترتیب برای این انسان، متدین بودن مشکل نیست، الهی بودن مشکل نیست، توجه به حق تعالی و دور از غفلت از او بودن مشکل نیست.

دید انسانی که دستورات الهی و آسمانی را نشنیده و یا عمل نکرده است، محصور به همان دید ظاهری و حیوانی است، ولی دید انسانی که به انجام وظایف شروع کرده و تعبد را رعایت کرده است چنین نیست. دشمنان ما به ما و جوانان ما القاء کردند که شما دارای تحصیلات هستید؛ بنابراین مطلبی را کورکورانه نپذیرید و تا فلسفه‌ی آن را نشنیده و باور نکرده‌اید، آن را قبول نکنید. اما انسان باید به انجام وظیفه مسلط شود و از انجام تکالیف خود خسته نشود، از ترک ضد ارزش‌هایی که از آن‌ها به معصیت تعبیر می‌کنیم، و حق تعالی آن‌ها را منع کرده است خسته نشود، تا روح او پاکیزه‌ی از آلودگی‌ها و وابستگی‌ها شود. تا هنگامی که انسان به این مرحله نرسد، آن بصیرت و دیدی که شایسته‌ی مقام انسانیت است، را پیدا نمی‌کند.

هر انسانی که اجمالاً قبول دارد که نیازمند به برنامه‌های آسمانی است تا کمال و رشد پیدا کند، باید مفهوم تعبد در ذهن او جا افتاده باشد؛ یعنی چیزهایی را به او می‌گویند که به عنوان تکلیف باید انجام دهد یا بایستی ترک کند، مثل احکام الزامیه از واجبات و محرّمات، بپذیرد. تا هنگامی که انسان این حقیقت و این نکته را وارد در مغز خود نکند، آسان نمی‌تواند به بندگی برسد. خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» این لام، لام غایت و نتیجه است، که انسان خواه‌ناخواه به این نتیجه نمی‌رسد. این نتیجه به دست انسانی می‌آید که از اول حقیقت تعبد در وجود او جا افتاده باشد. البته در این‌جا واسطه‌ای بین این بنده و حق تعالی وجود دارد، که آن واسطه باید مورد

قبول و اعتماد و باور او باشد. تا انسان این وسائط که بین مخلوق و خالق وجود دارند را باور نکند، نمی‌تواند برنامه‌ها را اجرا کند و همان شبهه و تاریکی در وجود او هست.

دین، بهترین برنامه برای کمال انسان

انسان موجود پیچیده‌ای است، و بهترین مرجعی که اگر برنامه‌ی انسان از آنجا باشد، می‌تواند مطمئن باشد که این برنامه، سازنده‌ی او است و به او رشد و کمال می‌دهد، از سوی حق تعالی است و برنامه‌ای به نام دین است. البته در هر زمانی، هر دینی که رسمیت داشته و در زمان ما دین مقدس اسلام است که این برنامه را ارائه می‌کند. تا هنگامی که انسان بین خود و حق تعالی یک واسطه‌ی مطمئنی نداشته باشد، نمی‌تواند تصمیم بگیرد که به دستورات و فرامین و برنامه‌هایی که واسطه به دست او می‌دهد عمل کند. ابتدا باید این اعتماد را پیدا کند. در اکثر مردم این اعتماد به وسیله‌ی معجزات و کراماتی که انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین به مردم عرضه می‌کنند، به وجود می‌آید. مردم با دیدن معجزات باور می‌کنند که این افراد با جهان غیب ارتباط دارند، در نتیجه آن‌چه می‌گویند صحیح است.

البته در مورد همه‌ی انبیاء این وضعیت وجود دارد که امت‌های آن‌ها قبل از این که ایشان ادعای نبوت کنند، این بزرگواران را دیده‌اند و به عنوان افراد خوب و انسان‌های سالم آن‌ها را شناخته‌اند. آن بزرگواران هرگز دروغ نمی‌گفتند و ظلم نمی‌کردند. پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیه به اراده‌ی حق تعالی تا چهل سال به همین شیوه مشی فرموده بود و حق تعالی ایشان را حفظ کرده بود. هنگامی که حضرت ادعای نبوت کرد، افرادی که مریض نبودند، سالم بودند، عقل و شعور داشتند و اسیر غرایز و شهوات خود نبودند، فرمایشات ایشان را باور کردند.

البته اقلیتی هم وجود دارند که احتیاجی به کرامت و معجزه ندارند. خدای متعال به پیامبر خود می‌فرماید که به آن بندگان من بشارت و نوید بده. این‌ها گروهی هستند که هنگامی که کلمات و احکام من را برای آن‌ها نقل می‌کنی، آن‌ها را قانع و تسلیم می‌کنند، زیرا خوب و بد کلام را می‌فهمند. «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». بهترین‌ها را می‌گیرند. این افراد بسیار کم هستند.

تمایل به ارزش‌های دنیایی، مانع کمال انسان

اگر یک جوان، هنگام ازدواج توجه نکند و از خانواده‌ی همسر بگیرد که آمادگی برای رشد و کمال انسانی و نزدیک شدن به حق تعالی ندارند، یعنی آلوده‌ی به معاصی و گناهان باشند، با مشکلات متعددی روبرو می‌شود. تربیت کردن این‌گونه از افراد، کار بسیار مشکلی است و شاید این فرد قبل از موفقیت در تربیت طرف مقابل، خود منحرف شود. لذا در روایاتی که مربوط به باب نکاح است سفارش شده است که از خاندانی که سالم و متدین هستند و از لحاظ فرهنگ مشکل ندارند، همسر بگیرید.

در چند دهه‌ی اخیر این معیارها و ارزش‌ها تغییر یافته و مردم به جای این‌که به دنبال ارزش‌های الهی و انسانی بروند، در جستجوی ارزش‌های دنیایی و مادی و حیوانی هستند. اگر در بیابان چهارپایگی گرسنه را رها کنند، به دنبال علف سبز می‌رود و در زمین خشک و پر از خار وارد نمی‌شود. انسان نباید این‌گونه باشد. هنگام ازدواج، بهره‌مندی همسر از انسانیت و صفات انسانی ملاک است، پول، شخصیت ظاهری، عنوان و پست و مقام، هیچ‌یک از عناوین مطلوب شرعی و انسانی محسوب نمی‌شود.

شایستگی اولیای الهی، قبل از دریافت مقام نبوت و امامت

انسان اگر بخواهد بهترین واسطه را انتخاب کند تا از او برنامه بگیرد بایستی جستجو کند و وسایطی بیابد که رابطه‌ی ایشان با خالق خود و بهره‌ی روحی و معنوی ایشان از خدای متعال بیش‌تر از دیگران باشد. بعضی از نادان‌ها شبهه می‌کنند که اگر آن‌چه را که حق تعالی به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داده به ما هم می‌داد، ما هم مثل آن‌ها بودیم. این‌گونه نیست. قبل از این‌که خدای متعال مقام نبوت را به انبیاء بدهد، یا مقام ولایت و امامت را به ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بدهد، این بزرگواران از بهترین انسان‌های زمان خود بوده‌اند.

به دلیل این‌که ایشان با اختیار، مرتکب کارهای خلاف نشدند و فطرت الهی و انسانی را حفظ کردند، خدای متعال به موجب لطف و فضل خود به بندگان، ایشان را انتخاب کرده و سیمت نبوت، رسالت یا امامت را به آن‌ها عطا کرده است. آن بزرگان هم به موجب آن سمتی که دریافت کرده‌اند، انجام وظیفه می‌کنند و خود را فدا می‌کنند تا ما راه را گم نکنیم، و راه رسیدن به حق تعالی و قرب و نزدیکی او را پیدا کنیم و به رشد و کمال برسیم.

سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه یکی از بهترین‌های این گروه انسان‌های ویژه است که به اختیار خود تکالیف سنگین را پذیرفته و متعهد شده که انجام دهد. وقتی که بر حسب نقل، در مدینه‌ی منوره خدمت جدش صلی‌الله‌علیه و آله مشرف می‌شود و با گریه خداحافظی می‌کند، برادر حضرت به ایشان عرض می‌کند که این سفر خطرناک است. حضرت می‌فرماید: من جد خود را در آن حال مکاشفه یا خواب دیدم، ایشان به من فرمودند: "يَا حُسَيْنَ أَخْرَجَ إِلَيَّ الْعِرَاقَ، إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا"، یعنی آن بزرگوار تکلیف من را مشخص کردند. آن بلای ظاهری که شما از ابتلای من به آن بلا، نگران هستید، به فرموده‌ی جدم، خواسته‌ی خدای متعال است. شما هم که می‌خواهید بنده‌ی خوب خدا باشید،

همین هدف را دنبال کنید. سپس حضرت در جواب برادر، نسبت به خاندان خود هم می‌فرمایند: "إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَائًا"، به من فرمودند که بانوان و اطفال را هم همراه خودت ببر، زیرا خدای متعال می‌خواهد که ایشان را اسیر ببیند.

این بیان، ظاهر مطلب است اما باطن آن این است که اگر انسان بخواهد به خدای متعال نزدیک شود، باید همه‌ی تعلقات و وابستگی‌های مشروع را هم کنار بگذارد. البته حضرت در نهایت کمال این حرکت قرار گرفته‌اند، اما سایر انبیاء و سایر ائمه سلام‌الله‌علیهم هم همین‌گونه بوده‌اند. چنین نبوده است که ایشان حیوانیت و نفس حیوانی خود را ارضاء کرده و در عین حال یک چنین مقامی هم نزد حق تعالی پیدا کرده باشند. ما ظواهر امر را شنیده‌ایم و یا دیده‌ایم، اما باطن مطلب این است که این بزرگواران همواره در حال ذکر و یاد حق تعالی و دور از غفلت بوده‌اند.

دور از غفلت نبودن و مبتلا شدن به غفلت مساوی با این است که انسان به رفاقت شیطان مبتلا می‌شود. شیطان با این فرد می‌گوید: حال که با حق تعالی نیستی، من تو را تنها نمی‌گذارم. «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». اگر انسان در هنگام پیمودن راه در این عالم مادی، از چاله‌ها و سنگ‌های موجود در راه غفلت کند، پای او در چاله می‌افتد، یا به سنگ می‌خورد، اما اگر به غفلت مبتلا نشود و توجه داشته باشد، محفوظ می‌ماند. راه معنوی هم همین‌گونه است. در آیه‌ی کریمه‌ی آمده است که شیطان قسم می‌خورد و به خدای متعال عرض می‌کند: حال که من را از درگاه خود دور کردی، من بندگان تو را فریب می‌دهم و تنها بندگان خالص تو که هیچ‌گاه مبتلای به غفلت نمی‌شوند و همیشه به تو و برنامه‌های تربیتی و استکمالی توجه دارند، از اغوای من مصون می‌مانند.

مشکلات در ده‌های اخیر زیاد شده است و باید خود را به حق تعالی بسپاریم و جدی به او پناه ببریم و متوسل به وسایلی شویم که او برای ما قرار داده است، تا این وسایل موجب شود شیطان کم‌تر بتواند خود را به ما نزدیک کند، یا نتواند خود را به ما نزدیک بکند. در این صورت ما می‌توانیم راحت‌تر به سمت حق تعالی یک حرکت معنوی داشته باشیم.

توجه به جهان غیب، نتیجه‌ی آشنایی با اولیاء الهی علیهم السلام

برنامه‌های مذهبی در محرم و صفر و ماه مبارک و در وفیات و ولادات اولیای خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین، و در سایر اعیاد مذهبی، برای این است که این وسیله‌ها ما را به جهان غیب متوجه کنند، و دور از اغوا و گمراهی شیطان باشیم. طبیعت در وجود ما هست در حدیث نبوی آمده است: "أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ"، بالاترین دشمن شما، همان نفسی است که بین دو پهلوئی شما است. یعنی دشمن، نزدیک‌تر از هر چیزی به ما است و ما باید عقل و فطرت خود را به کار بیاندازیم و پیروی از احکام حق تعالی کنیم تا از شیطان دور بمانیم. اما اگر غفلت کردیم، همان شیطان خواهد آمد.

مصائب وارد شده بر اولیای خدا سلام‌الله‌علیهم برای این نیست که به ما اجر برسانند؛ بلکه برای این است که به انسانیت نزدیک شویم. البته اجر هم دارد، ولی مهم‌تر از اجر، انسانیت و توجه به حق تعالی و دور کردن رذائل از خود و دریافت فضائل از سوی اولیای خدا سلام‌الله‌علیهم است. باید دریابیم که این بزرگواران چه‌گونه هستند و ما هم تلاش کنیم چنین باشیم. در نتیجه، انسان به تدریج انسان واقعی و الهی می‌شود.

علامه مجلسی از آملی صدوق رضوان‌الله‌علیهم‌اروایتی از ریان بن شیبیب که از اصحاب حضرت رضا صلوات‌الله‌علیه است نقل می‌کند. راوی می‌گوید که من روز اول محرم خدمت امام هشتم صلوات‌الله‌علیه مشرف شدم. حضرت مغموم و ساکت بودند. حضرت فرمودند: پسر شیبیب، شما امروز روزه نگرفتی؟ عرض کردم نه. ایشان فرمودند: امروز اول محرم است. این ماه ظرف حوادث و مسائل بزرگ در دنیا قرار گرفته است. در دوران جاهلیت، مشرکان هم در این ماه به کسی ظلم نمی‌کردند و کسی را اذیت نمی‌کردند و جنگها را روز آخر ماه ذی‌الحجه تمام می‌کردند. این ماه یکی از چهار ماه حرام است و قتال و جنگ و کشتار در آن حرام شمرده می‌شود.

اما امت جد ما رعایت حرمت پیامبر خدا و خاندان او صلوات‌الله‌علیهم را نکردند. جوانان ما را کشتند و بانوان ما را اسیر کردند، و خیام جد ما ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه را آتش زدند، و اموال آن بزرگوار و خاندانش را به غارت بردند. انسان‌ها باید خود را پاکیزه‌ی از رذائل کنند تا بتوانند حق را دریافت کنند و در خود نگاه دارند. انسان باید خود را در مفهوم واقعی انسانیت حفظ کند تا به حقایق - حتی حقایق الهی و آسمانی - نزدیک باشد. اگر خود را آلوده کرد، در همان فضا و در همان عالم، برای دریافت حقیقت الهی و آسمانی آمادگی ندارد. آن افراد که از منطق هم دور شده بودند در جواب سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه که فرمود: من که بدعتی در دین نگذاشته‌ام، حرامی را حلال نکرده‌ام، حلالی را حرام نکرده‌ام، "فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ ذَمِّي؟"، عرض کردند: ((بَغْضًا لِأَبِيكَ))، چون ما شنیده‌ایم پدر تو پدران ما را که از بزرگان مشرکین بودند کشته است، از شما انتقام می‌گیریم. این جواب قطع نظر از دین، با منطق انسانی سازگار نیست. اگر این افراد انسان بودند از خود می‌پرسیدند که به چه دلیل پدر بزرگوار این مرد، اجداد و پدران ما را کشته است. اگر دلیل قابل قبولی وجود داشته باشد، ما نباید متعرض فرزندان او شویم. اگر انسان به علم و منطق و انصاف نزدیک شد، به حق نزدیک است. در غیر این صورت از حق دور می‌ماند.